

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در جلسه گذشته عرض کردیم که مرحوم شیخ اعظم انصاری (اعلی الله مقامه الشریف)، فرمودند که تغیر جاهل حرام است و یکی از ادله آن را وجوب اعلام مشتری بیان کردند. و روایات دیگری را هم ذکر کردند و مجموعاً نتیجه گرفتند که ما يك قاعده‌ای داریم بنام «حرمت تغیر جاهل»، که اگر کسی جاهل است که يك شیء حرام است و دیگری او را فریب داد و او مرتکب حرام شد، خود این تغیر حرام است.

ما این بحث را مفصل عرض کردیم و آراء را بیان کردیم، خصوصاً نظر مبارك امام (قده) را از مکاسب محرمة ذکر کردیم و به این نتیجه رسیدیم که بالاخره دلیلی برای حرمت تغیر جاهل نداریم. بعد مرحوم شیخ، کلامی را از مرحوم علامه نقل کردند و آن را مورد اشکال قرار دادند.

بررسی چهار صورت تغیر جاهل

در ادامه این بحث را مطرح می‌کنند که می‌فرمایند «و الحاصل أن ههنا أمور أربعة» ما چهار صورت داریم. که ما ابتدا این چهار صورتی را که مرحوم شیخ بیان کردند تبیین می‌کنیم؛ اول نظر شیخ را ذکر می‌کنیم و بعد ببینیم اشکالاتی که بر مرحوم شیخ وارد کردند چیست؟ و چون این يك بحثی است که خیلی هم مورد ابتلا است هم مسأله تغیر جاهل که بحثش گذشت و هم این امور اربعه که باز مرتبط با همان بحث تغیر جاهل است لذا این را هم باید يك مقداری با دقت بحث کنیم.

صورت اول

فرض اول می‌فرمایند که اگر يك شخصی علت تامه باشد برای اینکه دیگری در حرام واقع شود، مثلاً اگر زید، عمرو را بر خوردن خمر اکراه کرد و عمرو بخاطر اکراه زید، خمر را خورد، شیخ (قده) می‌فرمایند اینجا زید علت تامه شده است برای این که عمرو مرتکب حرام شود، فرموده است این اکراه حرام است و «لا اشكال في كون وزر الحرام عليه» گناه آن خمر بر عهده همین مکره است، یعنی هر عقوبتی که آن خمر دارد، همان عقوبت بر این شخص است، یعنی گویا خودش خمر را خورده است. و همچنین فرموده «بل اشد لظلمه» اینجا علاوه بر این که وزر آن گناه مطرح است، ظلم هم کرده است، لذا يك گناه مضاعفی دارد.

صورت دوم

فرض دوم فرموده است آنجایی که يك شخصى سبب است برای این که دیگری حرامی را انجام دهد مثال زده اند «کمن قدم الی غیره محرماً» کسی گفته آب به من بده، کسی لیوان شرابی را به او بدهد. و همچنین فرموده اند یکی از مثالهای این صورت، مثال ما نحن فيه است، که آن شخص هم نمی‌داند این خمر است و می‌خورد. شیخ فرموده است که اینجا علت تامه نیست، اینجا فعل استناد به این شخص ندارد. اگر کسی بگوید به نظر مرحوم شیخ چه فرقی بین علت تامه و سبب است، که در فرض اول گفتیم که فعل شخص، علت تامه است، در دومی می‌گوییم فعل شخص، سبب است؟

گویا مرحوم شیخ می‌خواهند بگویند در علت تامه اصلاً فعل، استناد به خود مباشر ندارد، بلکه استناد فعل فقط به آن اکراه کننده است. در فرض اول می‌گوید باید این خمر را بخوری، و اگر نخوری تو را می‌کشم، لذا می‌خورد. اینجا گویا در ذهن مرحوم شیخ این بوده که استناد فعل به خود آن اکراه کننده است. در دومی که می‌فرماید فعل دیگری سبب می‌شود که دیگری در حرام باشد، که مثلاً چند ظرف را در جلوی او قرار می‌دهد که یکی از آنها خمر است و او هم همه را می‌خورد. اینجا فعل به خود مباشر هم استناد دارد، اما استنادش به سبب، اقوا است، یعنی در فرض علت تامه، شیخ می‌خواهد بفرماید گویا استناد به فاعل و مباشر ندارد، در اینجایی که سبب هست هم به مباشر استناد دارد و هم به سبب، اما عرفاً استنادش به سبب اقواست. اینجا نیز همانطوری که در فرض علت تامه، مرحوم شیخ قایل به تحریم است در اینجا هم فرموده اند اقوا تحریم است. البته يك مقدار از جهت فتوایی با قبلی فرق می‌کند، در فرض اول می‌گویند «لا اشکال فی تحریمه»، در این دومی می‌فرمایند اقوا تحریم است برای این که سبب اقوی است و نسبت حرام به سبب اقواست از نسبت حرام به مباشر. این هم فرض دوم.

صورت سوم

فرض سوم: فرموده‌اند اگر فعل يك شخصى شرط باشد برای صدور حرام از دیگری، نه علت تامه است، نه عنوان سبب را دارد، بلکه شرط است. فرموده‌اند این دو صورت دارد؛ يك صورت این است که آن شخص، در ذهن دیگری ایجاد داعی بر معصیت میکند، مثلاً اینقدر از کار حرام تعریف می‌کند می‌گوید خمر این فوائد و آثار را دارد، تا در او وصول رغبت به خمر را ایجاد می‌کند، یا به جای ایجاد وصول رغبت، وصول عناد ایجاد می‌کند و آن شخص به مقدسات آنها فحش می‌دهد برای این که آنها به مقدسات او فحش بدهد، آلهه او را مورد اهانت قرار می‌دهد برای اینکه او هم خداوند را اهانت کند.

این يك نوع است، یعنی شرط بنحوی است که شخص، در ذهن دیگری ایجاد داعی بر معصیت می‌کند. حالا داعی بر معصیت یا بنحو ایجاد رغبت بر معصیت است و یا عناد. مورد دوم از موارد شرط این است که داعی ایجاد نمی‌کند، بلکه يك شرط دیگری غیر از داعی است، مثال می‌زنند «بيع العنب ممن يعلم انه يجعله خمرًا»، اگر کسی انگور را به دیگری بفروشد و می‌داند که دیگری با آن خمر درست می‌کند، اینجا که نمی‌خواهد داعی بر معصیت ایجاد کند، اینجا فعلش سبب می‌شود که او يك داعی دیگری پیدا کند. بین این که عنب را بفروشد «لان يجعله خمرًا»، و بین این که عنب را بفروشد «ممن يعلم انه يجعله خمرًا» فرق است، آنجایی که بفروشد «لان يجعله»، آن ایجاد داعی است، آنجایی که بفروشد اما می‌داند که او خود به خود خمر درست می‌کند، اینجا ایجاد داعی نیست. پس شرط یا به ایجاد داعی بر معصیت است و یا به ایجاد داعی هم نیست. اینجا فرموده‌اند «یأتی الکلام فيه»، که حکمش بعداً می‌آید.

صورت چهارم

مورد چهارم فعل يك انسانی نسبت به وقوع معصیت از دیگری از قبیل عدم المانع است، یعنی انسان می‌تواند مانع شود که دیگری معصیت نکند، اما سکوت می‌کند، که این سکوتش عنوان عدم المانع را دارد. فرموده‌اند این هم دو صورت دارد، تارة در حق فاعل حرمت بالفعل وجود دارد، یعنی يك فاعلی عالم است، به این که این خمر حرام است، زید هم نشسته نگاه می‌کند، شروع به خوردن خمر می‌کند، الان حرمت بالفعل در حق فاعل ثابت است، اما این شخص که حرفی نمی‌زند و سکوت می‌کند این سکوتش از قبیل عدم المانع است، می‌تواند با ردع و منع او، جلوی او را بگیرد، اما انجام نمی‌دهد و مانعی را ایجاد نمی‌کند. شیخ فرموده‌اند که این هم «لا اشكال في الحرمة»، اگر شرایط نهی از منکر موجود باشد، این هم حرام است و تردیدی در حرمتش نیست.

فرض دوم این است که دیگری که کار حرام انجام می‌دهد، عالم به حرمت نیست، بلکه جاهل است، و بالفعل حرمت گریبان او را نگرفته است، الان مرتکب حرام فعلی نمی‌شود، برای این که جاهل است، و جاهل عقاب ندارد. اما در اینجا این شخصی که عالم است به اینکه این کار حرام است، آیا باید او را ارشاد کند یا نه؟ اگر سکوت کند که از قبیل عدم المانع است و او هم کار خودش را انجام می‌دهد تمام می‌شود. اما آیا اینجا می‌توانیم بگوییم سکوت جایز نیست؟ و ترك سکوت واجب است یا نه؟ مرحوم شیخ فرمودند «فيه اشكال»، برای این که او که الان حرمت بالفعل را انجام نمی‌دهد، اما ما هم برای گفتن به او دلیل نداریم که واجب است.

این فرض چهارم که می‌گوییم فعل يك شخصی از قبیل عدم المانع است که سکوتش می‌شود عدم المانع و ترك سکوتش می‌شود مانع، آیا دفع حرام در اینجا به ترك سکوت واجب است یا نه؟ بگوییم در اینجا کسی که جاهل هم هست و نمی‌داند این مایع خمر است و می‌خواهد بخورد، اگر من سکوت کنم مانعی در اینجا وجود ندارد، اگر من حرف بزنم مانع می‌شوم از این که این خمر را بخورد، آیا اینجا ترك سکوت و تكلم و ممانعت واجب است یا نه؟

شیخ می‌فرمایند خیر، واجب نیست. بلی، می‌فرمایند در يك امور و موضوعات مهمه واجب است. سه مورد را مثال می‌زنند: مورد اول این که اگر در يك موردی ترك سکوت، موجب این باشد که نفسی از بین برود، مثلاً من میدانم که این شخص بی‌گناه است، اما زید فکر می‌کند که این قاتل است و باید کشته شود، اگر من بگویم، جلوی بناحق ریختن يك دم را می‌گیرم، فرمودند اینجا ترك سکوت واجب است. مورد دوم این که اگر جایی عرض و آبروی کسی بناحق از بین می‌رود، ولو از موضوعات است، اینجا ترك سکوت واجب است. مورد سوم این که اگر در يك جایی يك مال معتد بهی از کسی از بین می‌رود و من اگر سکوت کنم این مال از بین می‌رود و دیگران مرتکب حرام می‌شوند و در این مال تصرف می‌کنند، اما اگر من ترك سکوت کنم جلوی اینکار گرفته می‌شود، شیخ می‌فرمایند در این سه مورد از موضوعات مهمه، دفع واجب است.

اما در غیر از این، مثل حقوق الله، موضوعاتی که عنوان حق الله را دارد، مثل خمر که من می‌دانم این مایع خمر است و زید می‌خواهد این مایع را بخورد، دلیلی نداریم که بر من واجب است به او بگویم این خمر است و حرام است نخور. و این معنا در باب محرمات احرام بسیار واقع می‌شود. در باب محرمات احرام بعضی‌ها گاهی اوقات غافل هستند از این که الان این کار حرام است، بنحو کلی می‌داند که يك محرمات احرامی هست، می‌داند که پوشیدن لباس مخیط حرام است، حالا من دیدم که این شخص در احرام، لباس مخیط پوشیده است، آیا بر من واجب است به او بگویم این لباس مخیط است و تو مرتکب حرام می‌شوی؟ مثلاً می‌داند که استفاده کردن از عطر حرام است، اما يك غذایی می‌خورد که در آن عطر وجود دارد و الان به این توجهی ندارد، بر ما لازم نیست به او بگوییم.

پس در باب موضوعات و آنچه که مربوط به حقوق الله است، شیخ(قده) می‌فرماید نهی از منکر در این جاها واجب نیست چون

او جاهل است و الان منکری را انجام نمی‌دهد تا ما بگوییم که نهی از منکر در اینجا واجب است. بلی مرحوم شیخ می‌فرمایند آنچه که ما گفتیم در باب موضوعات است، اما در باب احکام، ارشاد جاهل در باب احکام واجب است. من اگر می‌دانم که دیگری نمی‌داند خمر حرام است، میدانم این خمر است اما نمی‌دانم این خمر حرام است، باید او را ارشادش کنم، نمی‌دانم این از محرّمات احرام است باید او را ارشادش کنم، ارشاد جاهل در باب احکام واجب است.

و اینجا يك عبارت بسیار خوبی مرحوم شیخ در مکاسب دارند که می‌فرمایند «نعم وجب ذلك - یعنی این ارشاد - اذا كان جاهلاً بالحکم لکنه من حیث وجوب تبلیغ التکلیف لیستمر التکلیف الی الآخر الابد» می‌فرمایند از باب این که تبلیغ برای ما واجب است، برای اینکه این تکالیف تا آخر و تا ابد استمرار داشته باشد، اگر يك روحانی و يك کسی که عالم به احکام است، ارشاد جاهل در باب احکام نکند، آرام آرام احکام منسوخ می‌شوند و از بین می‌روند.

وظیفه يك روحانی این است که تکلیف را مستمراً نگه دارد، تا اینکه تا قیامت این تکلیف باقی بماند. و تعبیرشان این است که «فالعالم فی الحقیقة مبلغ عن الله - عالم در حقیقت مبلغ از طرف خداست - لیتم الحجة علی الجاهل» تا حجت را بر جاهل تمام کند. این تمام کلام مرحوم شیخ در این چهار صورتی که اینجا عنوان شد. عرض کردم اولین بیانی که می‌کنیم بیان مرحوم امام (فده) در مکاسب محرمه است، که امام (ره) می‌فرمایند: مرحوم شیخ در اینجا روی اصطلاحات علمی بحث نکرده است؛ آنجایی که فرموده علت تامه، علت تامه يك معنای اصطلاحی دارد، که شیخ غیر از آن اصطلاح حرف زده است، در سبب نیز همینطور.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.